

جوالدوزی به رسانه‌چی‌ها



محمدصادق علیزاده

دبیر قفسه کتاب

مدتی قبل مهمان یکی از مسؤولان بودیم که دستی در حوزه فرهنگ دارد. دستی که از قضا کمی تا قسمتی هم بلند است. جناب‌شان مسؤولیت یکی از نهادهایی را بر عهده دارند که اسم رسمی در حوزه فرهنگ دارد برای خودش. لابه‌لای بحث‌هایی که داشتیم و غیبت‌هایی که کردیم و نفرین و ناله‌هایی که حواله این و آن فرستادیم سوزنکی هم به خودمان زدیم که جای روزنامه‌نگاری و ژورنالیسم ادبی عجیب خالی است در چنین رسانه‌ای فعلی‌مان. شکلی از ژورنالیسم که خمیرمایه اولیه شلتاق‌های رسانه‌های و ژورنالیستی‌اش کتاب باشد و محصولات خلاقه‌ای که حضرات نویسنده منتشرانیده‌اند. حالا شمای نوعی ممکن است بگویید در زمانه‌ای که شبکه‌های اجتماعی و تلگرام و اینستاگرام دارند چهارنعل می‌تازند، شما ژورنالیست‌ها هم دلتان را خوش کرده و تصور می‌کنید که خیلی کار مهمی دارید می‌کنید. بله مطلب اما چیزی دیگری است. اگر این سخن را معتبر بدانیم - که البته حتما حاوی درجاتی از اعتبار و صحت هست - لاجرم زودتر از همه باید در دکان کتابچی‌ها و ناشران و کتابفروشان تخته می‌شد که نشده! حداقل این‌که کتاب از یکصد سال قبل تا الان از عرصه نزاع با سینما و رادیو و تلویزیون سربلند بیرون آمده و حدقل آن‌که شوت نشده گوشه دیوار. خب حالا که کتاب هست لاجرم کتابخوان هم هست. وقتی کتابخوان هست لاجرم باید نوع و سطحی از ژورنالیسم باشد که روی رویدادها و حواشی عالم کتاب اسکی برود. این اسکی رفتن هم الزاما امر نامقبول و نامطبوعی نیست. مثلاً به این فکر کنید اگر ژورنالیسم ادبی و کتابی قدرتمندی داشته باشیم، نوعی داور و قاضی و برنامه‌نود خواهیم داشت که یک گوشه نشست و مثل عقاب بازار نشر و کتاب را زیر نظر دارد و بی‌محابا و ملاحظه‌کاری نظرش را درباره کتاب‌های مختلف بیان می‌کند و صحنه‌ها را عقب و جلو می‌کند و نظر تخصصی در موردشان می‌دهد. وجود چنین جمعی یک خدمت بزرگ به جامعه نشر و کتاب می‌کند. از یک طرف یکی هست که درباره کم و کیف محصولاتی که ناشران بیرون می‌دهند حرف بزند و درباره آنها اظهار نظر کند. این می‌شود یک سنگ محک برای نقد بیرحمانه آثار آبدی! سمت دیگر قضیه هم به مصرف‌کننده برمی‌گردد. مصرف‌کننده‌ای که حالا در بازار بی حساب و کتاب نشر دنبال کالای خاص خودش می‌گردد و نمی‌داند باید چه کند و سراغ از چه کسی بگیرد و انواع و اقسام محصولاتی که برایش ردیف کرده‌اند هر کدام چقدر محلی از اعراب کیفیت دارند. اینجاست که این حلقه می‌شود راهنمای خرید شبیه همان کاری که بخش نظرات دیجی‌کالا می‌کند. اجمالاً این‌که این بخش از سوزن را باید جوالدوزمآبانه به رسانه‌چی‌ها بزنیم که ژورنالیسم ادبی در این دیار محلی از اعراب ندارد. لاجرم هم ناشران اسب مراد بر میدان کاسبی خویش می‌رانند و هم مصرف‌کنندگان حیران می‌شوند که باید چه کتابی را انتخاب کنند.



روایت زندگی مهاجری از شرق آسیا

عقل یا استعمار؛ مساله این است



زینب آزاد

دستیار دبیر
قفسه کتاب

غالب افراد وقتی بایک موضوع جدید روبه‌رو می‌شوند، در وهله اول ترس را تجربه می‌کنند. اما اگر آن موضوع، ملموس باشد، واکنش اولیه‌شان، تلاش برای درک مطلب از طریق حواس پنجگانه است؛ به این ترتیب که یا آن را لمس می‌کنند یا می‌چشند؛ اما از این امر غافلند که چشم‌ها پیش قدم شده و مراتب کسب اطلاعات را طی کرده‌اند. حتماً این ضرب‌المثل را شنیده‌اید که می‌گویند: «کار را دست می‌کند و ترس را چشم»، درست است، در علم روانشناسی اثبات شده که ترس از طریق مواجهه چشم‌ها با یک موضوع جدید و تجربه نشده به مغز منتقل می‌شود. شاید بگویید القای دیگر احساسات هم از همین مسیر صورت می‌گیرد؛ اما باید بدانید سرعت انتقال اطلاعات به مغز در هر یک از احساسات منحصر به فرد بوده و با دیگری تفاوت دارد. اکنون این را در نظر بگیرید که موضوع «نوظهور»، هر اتفاق خوب یا بدی می‌تواند باشد، مثلاً تولد یک نوزاد، شکستن لیوانی شیشه‌ای، افتادن از پله یا جنگ! برای هر ملتی، «جنگ» یک مقوله پیش‌بینی نشده بوده و خواهد بود؛ فقط رفتار اجتماعی و شیوه مواجهه با آن فرق می‌کند اما چیزی که مبرهن است این که هیچ‌کس جنگ را دوست ندارد؛ حتی خود جنگجوها. در واقع آنها هم (به عقیده خودشان) فقط می‌جنگند تا احقاق حق کنند. در ملل گوناگون واکنش‌ها و رفتارهای سیاسی اجتماعی افراد، دنباله‌روی فرهنگ آن ملت است. به‌طور مثال اگر کشوری مثل ژاپن را در نظر بگیریم می‌توانیم ابعاد گوناگون آن را بررسی کنیم. همان‌طور که قریب به اتفاق همه ما می‌دانیم؛ ژاپن یک کشور پیشرفته در امر تکنولوژی است، سرعت در زندگی تک‌تک افراد آن جریان داشته و در مقابل سنت قرار می‌گیرد. شاید برایتان جالب باشد بدانید، زندگی ژاپنی‌ها به دو بازه زمانی تقسیم می‌شود؛ قبل از بمباران هیروشیما و بعد از آن! اگر اهل دیدن فیلم‌های ژاپنی باشید، حتماً می‌دانید که اصل «هاراگیری» (سپوکو) در بین ژاپنی‌های سنتی بسیار رواج داشته و جزء لاینفک زندگی یک سامورایی می‌دانند. در واقع هاراگیری (که نوعی خودکشی آیینی است) در زمان‌هایی کاربرد داشته که غیرت و حیثیت، (در زندگی یک ژاپنی) به خطر افتاده، به تعبیر دیگر زمانی که دیگر شمشیر و حرف و دعوا و تبادل جوابگو

نبوده، به هاراگیری رو می‌آوردند، اما اسلام که یکی از ناهیان به منکر خودکشی است و در بدنه اصلی خود از گناهان کبیره به حساب می‌آید، عواقب سختی را برای این کار در نظر گرفته است. مطلبی را در زندگینامه یک خانم ژاپنی خواندم که بی‌ربط به این موضوع نیست. «کونیکو یامامورا» ژاپن‌الصل بوده و پس از ازدواج با یک تاجر ایرانی به ایران مهاجرت کرده و در ایران زندگی می‌کند. بخشی از زندگینامه پرهیجان این بانو در کتابی با عنوان «مهاجر سرزمین آفتاب» به قلم حمید حسام جمع‌آوری شده است. او در این کتاب روایت می‌کند که در جنگ جهانی، آمریکایی‌ها، با بمباران شیمیایی، علناً ژاپنی‌ها را خلع سلاح کردند. پس از آن مردان ژاپنی باید یا سرباز آمریکایی‌ها می‌شدند یا کشور را تخلیه می‌کردند! در این میان مردانی که نمی‌توانستند خفت اسارات را متحمل شوند یا جای دیگری برای سکونت نداشتند، اقدام به هاراگیری کرده و طی مراسمی سنتی شکم‌هایشان را دریدند... همان‌طور که می‌دانید اسلام و حتی فرهنگ ایرانی، این امر را نمی‌پسندد که در مواجهه با مشکلات، اولین و ساده‌ترین راه، یعنی خودکشی را انتخاب کرده و نفس خود را رها کنیم. مصداق این حرف را می‌توانیم در همان کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» بخوانیم، جایی که یامامورا پس از ازدواجش با آقای بابایی به ایران مهاجرت کرده و صاحب سه فرزند می‌شود. یامامورا که حالا نام ملکه «سبا» را برای خود انتخاب کرده، با یک فرهنگ جدید و مقتدر مواجه می‌شود. او که حالا مبارزات، ایرانیان در مقابل شاه و رژیم پهلوی دیده، ناخودآگاه دست به مقایسه می‌زند و می‌بیند به غیر از مردان جامعه که سینه سپر کرده و از غیرت و حیثیت ناموس خود دفاع می‌کنند، زنان و بچه‌ها هم پا در میدان گذاشته و با هر آنچه در چننه دارند، دفاع می‌کنند. پاسخ به ابهامات کودکی او، زمانی محقق می‌شود که «سبا بابایی» سومین فرزند خود را راهی میدان نبرد کرده و می‌شود یگانه مادر شهید ژاپنی؛ اینجاست که تأثیر فرهنگ و دین و مذهب نمود پیدا می‌کند. کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» با این‌که یک زندگینامه است، اطلاعات خوب و مناسبی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. زندگینامه، «کونیکو یامامورا» درس زندگی نیست، حسن ختامی است برای رفتارها و هنجارهای دو فرهنگ متفاوت! حمید حسام در این کتاب به خوبی توانسته با طراحی میزاسن اجتماعی، این تفاوت را نشان دهد. این کتاب را از انتشارات سوره مهر تهیه کنید.